

سندی دربارهٔ نهضت جنگل به خط مستشارالدوله

در شماره ۷ سال هشتم مجله آینده (مهرماه ۱۳۶۱) صفحه ۴۲۹ تحت عنوان «سندی دربارهٔ قیام جنگل» یادداشت شده بود که: «یکی از اقدامات کابینه قوام السلطنه در سال ۱۳۰۰ شمسی به قصد رفع مسائل مربوط به نهضت جنگل اعزام هیأتی مرکب از نصیر السلطنه و سید جلیل اردبیلی به رشت بود تا با میرزا کوچکخان مذاکره کنند. در میان اوراق مستشارالدوله که در آن دولت، مدتی کوتاه سمت وزیر مشاور داشت یادداشتی است بخط او خطاب به افراد مذکور تا مطابق با رؤساء جنگل مذاکره کنند. چون در کتاب آقای ابراهیم فخرائی (سردار جنگل) ذکری از این سند نیست و اساساً موضوع اعزام هیئت، آنچه آورده با این نص مختصر اختلاف دارد، عکس سند مذکور چاپ می‌شود». با مراجعه به یادداشتهای تاریخی مرحوم مستشارالدوله که بکوشش شما چاپ گردیده معلوم شد جملهٔ مزبور را جناب عالی به نقل قول از آقای حسین مکی مرقوم داشته‌اید ولی خود جناب مکی از کجای صریح آن نوشته یا مستنبط از آن یقین نموده‌اند که در دوران وزیر مشاور کابینه احمد قوام تنظیم یافته جای یک علامت سؤال است.

نخست می‌خواهم این مطلب را بعرضتان برسانم که مگر بناست آنچه بیان اوراق رجال سیاست در رابطه با انقلاب جنگل بدست می‌آید بحکم آنکه در کتاب سردار جنگل چیزی در آن باره نگاشته نشده است باید حکیمباشی را دراز کرد؟ من که چنین ادعایی نکرده و نگفته‌ام لا رطب ولا یابس من وقایع الجنگل الا فی هذا الكتاب تا جناب عالی بفرمائید ذکری از این سند نیست و آنچه را هم که آورده با نص نوشته اختلاف دارد. چه اختلاف؟ کجا و کدام صفحه؟ بنظرم در این زمینه اشتباهی روی داده است. اشتباه این است که تنظیم نوشتهٔ مزبور را آقای مکی در دوران نخست‌وزیری قوام السلطنه فرض نموده‌اند و حال آنکه بدلائل عدیده اثبات می‌شود که به این دوران ارتباط ندارد بلکه مربوط بدوران زمامداری مرحوم حسن پیرنیا مشیرالدوله است.

دلیل اولش این است که نخست‌وزیری قوام السلطنه در ۱۳۰۰ شمسی از چهاردهم خرداد شروع می‌شود و این تاریخ، زمانی هست که مدتها پیش از آن، جنگک بین دولت و جنگلیها شروع شده بود و بنابراین محلی برای وعظ و نصیحت و اندرز و صلح و صفا که محتوای نوشتهٔ مزبور را دربر گرفته باقی نمانده بود.

دلیل دوم بی‌تاریخ بودن نوشتهٔ مزبور است و خود این امر نشان می‌دهد که دلالتی بر ارتباطش بکابینه احمد قوام ندارد. یادداشتی است که معمولاً افراد و نویسندگان و سیاستمداران و محققین در آرشيوهای شخصیشان نگاه می‌دارند تا نمایانگر حوادث و وقایع زمانشان باشد.

دلیل سوم اینکه نویسنده‌اش تصریح ننموده است عضو کدام هیأت دولت است و



Mirza Koutchek Khan, Revolutionsführer von Guilan in Persien.
 میرزا کوچک-خان، Вожак революції в Гвیلане в Персії.

بدستور کدام کابینه مأمور تهیه سند شده است. دلیل چهارم مندرجات همان نوشته است که تصدیقی است بر حقانیت قیام جنگل و مجاهدات غیورانه و نهضت وطن پرستانه جنگلیان به منظور دفاع از میهن که با روحیه اخلاق ملی مرحوم پیرنیا سازگارتر است تا روحیه و اخلاق و سیاست متکبرانه قوام السلطنه و بطوریکه میدانید قوام السلطنه یک رجل سیاسی دیکتاتورمآب و خودخواه و مستبد و ماکیاویلیست بود و با مستشارالدوله که هشت ماه و اندی ریاست مجلس شورای ملی آنزمان را بعهده داشت و هنوز عرق تبعیدش به کاشان در دوران زمامداری برادر احمد قوام (حسن و ثوق) خشک نشده بود، تجانس فکری و عقیدتی نداشت تا بدستور وی نصیحت نامه تنظیم نماید. بنابراین باید قبول کرد که تنظیم نوشته مزبور، مربوط به دوران زمامداری مرحوم پیرنیاست که تصمیم داشت کار جنگل را بشکل محرمانه و آبرومندانه ای حل کند.

اینجانب نیز در صفحه ۳۰۷ کتاب بهمین معنی اشاره نموده و نوشتم که مرحوم مزبور، قصد داشت با عناصر انقلابی شمال از در مسالمت درآید. میسیونری را به روسیه فرستاد تا در اطراف عقد پیمانی بین دو دولت همسایه اقدام کنند و افسردی را نیز برای مذاکره با میرزا کوچک خان به گیلان اعزام داشت.

و در صفحات ۳۱۸ و ۵۰۰ نیز (چاپ نهم) اسامی افرادی برده شد که از طرف مرحوم پیرنیا به این مأموریت گسیل شدند و آنها عبارت بودند از حاجی نصیرالسلطنه، سید جلیل اردبیلی، سید عبدالرحیم خلخالی، سید مهدی افجه ای و سردار فاخر حکمت که در بین مأمورین مزبور، نصیرالسلطنه در رشت وسیله انقلابیون سرخ دستگیر و زندانی گردید و پس از آزاد شدن نیز نتوانست مأموریتش را انجام دهد. بنابراین، کسی از نوشته همراهش که مأمور ابلاغ آن به میرزا کوچک خان بود اطلاع نیافت و اگر یافت انقلابیون سوخ بودند که او را ق و اسنادش را ضبط یا سوزانده یا با خود به شوروی بردند و در هر حال، سند مذکور، در جنگل و نزد میرزا کوچک خان انعکاس نیافت تا بخشی از کتاب سردار جنگل بدان اختصاص یابد لیکن آقایان سردار فاخر حکمت در رشت و سید عبدالرحیم خلخالی در سسار، با مرحوم جنگلی ملاقات و نتیجه ملاقاتهای آنان نامه محرمانه ای بود که از سسار به مرحوم مشیرالدوله نگاشته شد و حامل آن مرحوم برادرم ابوالقاسم فخرائی بود که مفاداً حاکی از تنفر مرحوم جنگلی از اقدامات و اعمال بیرویه انقلابیون رسته و وحدت نظر میرزا و مشیرالدوله بود.

سخنی دیگر در باره سند و پاسخی به حضرت فخرائی

مرقومه آقای ابراهیم فخرائی مؤلف کتاب «سردار جنگل» عیناً درج می شود و اگر نکته هایی درباره آن گفته می شود برای آنست که خوانندگان زمان نگارش آن سند را بدانند و اشتباهی درین موضوع روی نیاورد. لذا بهیچوجه نباید تصور آن بشود که درینجا قصد اظهار نظری نسبت به جریان نهضت جنگل و یا خدای ناکرده وارد کردن خدشهای نسبت به اهمیت و فایده آن کتاب معتبر یا مقام گرامی مؤلف آن است.

این نکته را هم یادآور شود که پیدا شدن سندی در میان اوراق يك شخص سیاسی دلیل متقن بر آن نیست که آن سند به طرف مورد خطاب رسیده باشد. چه بسا که مطلبی نوشته می شود و به ملاحظاتی از تسلیم آن به طرف خطاب خودداری می شود. خوب می دانم که به دست آمدن سند تنها قرینه ای است در ایصال آن به طرف. البته وقتی این امر قلمیت می یابد که از ناحیه دیگر هم اطلاعی نسبت به آن سند عاید شود. یا آنکه قرائن و امارات مختلف مؤید ایصال آن به طرف خطاب باشد. یا آنکه ارسال آن سند در دفاتر و اسناد دولتی منعکس شده باشد. بنابراین کار محقق جز این نیست که براساس منابع و دلائل در موضوع سند اظهار رأی کند.

زمان صدور دستورالعمل و اعزام هیات

حالا به توجه به این مقدمه، در صورتی که قائل به ایصال سند به جنگلیان باشیم (که تاحدی هستم) باید دید سند در چه زمانی صادر شده است. زیرا سند تاریخ ندارد. آنچه قرینه اصلی است برای تعیین تاریخ سند، نگارش آن است به وسیله مستشارالدوله. پس او در سمتی رسمی بوده است که آن نوشته مهم را بطور دستورالعمل برای اعضای هیات اعزامی از طهران به گیلان تهیه، یعنی مسوده کرده است. مستشارالدوله پس از نگارش متن برای آنکه علت صدور دستورالعمل معین باشد بر صدر یادداشت، دو سطر توضیح نوشته است، به این عبارت: «شرحی است که از طرف هیئت وزراء علاوه بر دستورات شفاهی به آقایان نصیرالسلطنه و آقا سید جلیل اردبیلی که مأمور گیلان شده اند نوشته شده است که بتوانند آن را به میرزا کوچک خان و سایر رؤسای نهضت جنگل ارائه کرده وسیله اجرای مأموریت خود قرار دهند.» ازین عبارت چند نکته عاید می شود.

۱- مصرح است که نوشته «از طرف هیئت وزراء» تهیه شده، یعنی قاعده نویسنده خود از وزراء آن هیات بوده است.

۲- مبین آنست که توضیح را بعد از نگارش یادداشت نوشته است تا مطلب فراموش نشود و رنه مرسوم نیست که حین نگارش چنین یادداشتها، نویسنده توضیحی بنویسد. البته استعمال فعل «شده اند» دلالت دار بر آنکه زمانی نزدیک به وقوع قضیه است.

۳- نوشته منحصرأ برای «ارائه کردن» به جنگلیان بوده است نه تسلیم به آنان کردن.

آقای فخرائی در مرقومه خود بر این مطلب تکیه می کنند که این دستورالعمل در دولت مشیرالدوله تهیه شده است نه در دولت قوام السلطنه و من در یادداشت خود گفته ام که نامه از دولت قوام السلطنه است.

دلیل من بر اینکه نامه در دولت قوام السلطنه (۱۳۰۰) تهیه شده آن بود و هست که مستشارالدوله در این دولت مدتی کوتاه سمت وزیری مشاور داشت. درحالی که اگر مربوط به آن کابینه مشیرالدوله باشد که مستشارالدوله در آن کابینه وزیر داخله بود قضیه به سال ۱۳۲۲ قمری عقب می رود و این محال است، زیرا هنوز نهضت جنگل آغاز

نشده بود و در کابینه دیگر مشیرالدوله که امور جنگل مطرح بود (سال ۱۳۰۲) مستشار الدوله سمتی نداشته است.

دو هیأتی که طبق مندرجات کتاب جنابعالی از طرف مشیرالدوله اعزام شد (صفحات ۳۱۸ و ۵۰۰) و آقای دکتر باستانی پاریزی هم به استناد آن در کتاب «تلاش آزادی» (ص ۸۱) نقل فرموده‌اند این هیأتی نیست که مستشارالدوله اسامی اعضای آن را بالای یادداشت خود نوشته است و طبعاً هیأتی تواند بود که قوام السلطنه در آغاز ریاست وزرائی خویش برای حل مشکل سیاسی گیلان به آن صوب اعزام داشته است. آقای حسین مکی نوشته که میرزا کوچک خان آن را پذیرفته است (کودتای ۲۹۹، ص ۴۴۳) و البته بودن نام نصیر السلطنه در هر دو هیأت خالی از اشکال است. از طرف دیگر نباید بودن نام او را در نوشته مستشارالدوله قرین‌دای دانست بر آنکه مطلب مربوط به هیأت‌های قبلی است.

ضمناً گفته شود که اگر به کتاب آقای حسین مکی (جلد اول ص ۴۴۳) استناد شد آنجا که نوشته است قوام السلطنه پس از قبول ریاسته وزرائی هیئتی مرکب از نصیر السلطنه و سید جلیل اردبیلی و میرزا هاشم خان و سعدالله خان بهرشت فرستاد و میرزا کوچک خان هم پذیرفت، از باب آن بود که ایشان مطالب را از روزنامه‌های آن زمان استخراج کرده است و به هیچ وجه اطلاع شخصی او نیست که نمی‌توانسته است چنین اطلاعی داشته باشد (البته درین مأخذ دو نام اضافه است که قطعاً در اخبار آن روز مندرج بوده و ظاهراً از یاد مستشارالدوله رفته).

در مورد اینکه مرقوم داشته‌اید: «جنگ بین دولت و جنگلیها شروع شده بود و بنابراین معلی برای وعظ و نصیحت و اندرز و صلح و صفا... باقی نمانده بود» مگر گیلان مملکتی شده بود مستقل که دولت مرکزی نیایست سخنی از صلح و صفا بگوید. طبیعی است هر دولت مرکزی تا وقتی که حقانیت مسائل مطروحه از جانب نهضت‌های داخل کشور را نپذیرد عاده از وعظ و نصیحت دست بر نمی‌دارد و سعیش بطور طبیعی بر آنست که از راه مذاکره و مصالحه به حل مشکل بپردازد نه جنگ و ستیز و راه این کار طبعاً و همواره اعزام هیأت‌هایی است برای مذاکره و اشارات در متن نامه هم مانند «پاره‌ای عنوانات غیرمنتظره که از یک سال به این طرف در آن صفحات اشاعه داده می‌شد» و «قیام مزبور اخیراً تولید و اعمال و افعالی نمود... ناظرست به وقوع جریان‌هایی که با حکومت قوام السلطنه مقارن افتاد و از همین قبیل است «دولت حاضره که در چنین موقع خطرناک وطن تقبل مسئولیت کرده و اولین قدمها را در طریق استقرار

۱- جنگلیها روز ۱۶ رمضان ۱۳۳۸ به رشت وارد شدند و اعلامیه حکومت موقت جمهوری (گیلان) روز ۱۸ رمضان در رشت منتشر شد. سیدضیاء در روز ۱۷ رمضان استعفاء کرد و قوام السلطنه در ۲۲ رمضان به ریاست وزرائی منصوب شد و روز ۲۸ هیأت دولت خود را معرفی کرد و طبیعی است که برای چنین دولت نخستین اقدام سیاسی حل مشکل گیلان بوده و نخستین اقدام پیش‌کشیدن راه مصالحه و مذاکره است و لازمه آن اعزام هیأت مختار به مذاکره بوده است. (قوام السلطنه همین رویه را در جریان وقایع آذربایجان داشت).

اصلاحات لازمه و تبعیت اصول مشروطیت و آزادی قرار داده» (در قبال حکومت کودتا)، یا «حال که... خاک مقدس وطن از لوٹ اشغال قشون اجنبی در کار تصفیه شدن است و اطمینان دولت کامل است که عن قریب صفحۀ وطن تماماً از قوای نظامی خارجه پاک خواهد شد» (در حکومت قوام - کودتای ۱۲۹۹، صفحۀ ۴۴۴).

در مورد اینکه مرقوم داشته‌اید «یادداشتی است که معمولاً افراد و نویسندگان و سیاستمداران و محققین در آرشیو شخصی‌شان نگاه می‌دارند تا نمایانگر حوادث و وقایع زمانشان باشد»، این یادداشت از آن زمره نیست که برای نمایانگر کردن حوادث و وقایع زمان و نگاه‌داری در آرشیو شخصی نگارش یافته باشد. دستورالعملی است سیاسی از ناحیۀ دولت وقت (به استناد توضیح مستشارالدوله) و یا نوشته‌های شخصی فرق فاحش دارد.

در مورد این که مرقوم داشته‌اید «قوام السلطنه يك رجل سياسى ديكتاتور مآب و خودخواه و مستبد و ماکیاولیست بود. و بامستشارالدوله که هشت‌ماه واندی ریاست مجلس شورای ملی آن زمان را به عهده داشت و هنوز عرق تبعیدش به کاشان در دوران زمامداری برادر احمد قوام (حسن و ثوق) خشک نشده بود، تجانس فکری و عقیدتی نداشت تا به دستور وی نصیحت‌نامه تنظیم نماید»، اولاً مستشارالدوله با وجودی که قوام السلطنه دارای چنان صفاتی بود که نوشته‌اید، دوبار در دولت او قبول عضویت کرد و هر دو بار سمت وزیری مشاور را بر عهده داشت، یعنی باید نوعی تجانس فکری میانشان برای «مشاوره» بوده باشد. بار اول در سال ۱۳۰۰ که یادداشت مورد سخن یادگار آن دوره است و بار دیگر در ۱۳۲۱. حتی در جریان وقایع آذربایجان، قوام السلطنه بعلت سیاسی و شاید وجود تجانس فکری مستشارالدوله را مأمور مذاکره با افرادی کرد که از آنجا برای مذاکره به تهران آمدند

مستشارالدوله نسبت به قوام السلطنه بی‌اعتقاد نبود. دلیلش آن است که در یکی از دوره‌هایی که وزیر داخله بود به قوام السلطنه پیشنهاد والیگری آذربایجان کرد و در شماره اول سال هشتم مجله نامه‌ای را که در این باره موجود است به چاپ رسانیده‌ام. بله - مستشارالدوله در حکومت و ثوق الدوله (برادر قوام السلطنه) به علت مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ به کاشان تبعید شد ولی با وجودی که عرقش از آن تبعید خشک نشده بود در دولت قوام السلطنه (برادر و ثوق الدوله) وزیر مشاور شد.

در مورد اینکه مرقوم داشته‌اید: «کسی از نوشته همراهش که مأمور ابلاغ آن به میرزا کوچک‌خان بود اطلاع نیافت و اگر یافت انقلابیون سرخ بودند که اوراق و اسنادش را ضبط یا سوزانده و یا خود به شوروی بردند و در حال سند مذکور در جنگل و نزد میرزا کوچک‌خان انعکاس نیافت». اولاً همانطور که ذکر شد آن نوشته برای «ارائه» بوده است نه «ابلاغ»، بعلاوه مگر از نوشته‌ای که برای دیگری نوشته می‌شود نمی‌توان سوادنگاه داشت! چرا باید فقط انقلابیون سرخ بر آن مضمون مطلع شده باشند. جزین مگر نمی‌شود که مطلبی از طهران به میرزا کوچک‌خان رسیده باشد بدون اینکه در میان همه افراد «جنگل» انعکاس بیاید.

آخرین نکته‌ای که باید گفت این است که روش علمی حکم بر آن می‌کند که در ارائه هر سند تازه‌یاب همه منابع و مراجعی که ممکن است از آن سند ذکری کرده باشند دیده شود تا کار دوباره نشود و حقی از پیشینیان تضییع نگردد. ضمناً ارائه سند جنبه ابتکاری داشته باشد و من به ملاحظه اعتبار و سندیت کتاب سردار جنگل و احترام مقام آقای فخرائی، به آن کتاب ارجمند اشاره کردم. ورنه درباره نهضت گیلان کتابهای دیگر هم هست. پس «بنانیست» که آنچه در اوراق رجال سیاست درباره جنگل به دست می‌آید همه را مؤلف سردار جنگل مطلع باشد، و این انتظار را کسی از ایشان ندارد. اما باید بنا برین باشد که ارائه‌کننده سند تازه بودن آنرا ذکر کند تا خواننده تصور نکند که در فلان کتاب از آن یاد شده است.

پیشرفت تحقیقات منوط به این است که محقق همیشه به اسناد ارائه شده پیش از خود بنگرد و از بازگفتن گفته‌ها خودداری کند و هرگز از آوردن نکته‌های تازه نهراسد. مطمئن باشید که قصد «دراز کردن حکیمباشی» در میان نبوده است. بنده برای فخرائی احترام قائلم که هم در نهضت جنگل مؤمن بوده است و هم بانگارش کتاب خود خدمتی سزاوار کرده. اگر از همکاران شیخ محمد خیابانی و کلنل محمد تقی‌خان هم چنین یادگار ارجمندی بجای مانده بود کتابخوانها بسیار شادمان بودند.

ایرج افشار



همرهان رفته

چندان که یاد کردیم، از همرهان رفته
جسم به خاک خفته، با خاک گشت یکسان
از رفتن جوانی، شد تیره روزگارم
گفتم کم به دارو، درمان ضعف پیبری
تنهایی و خموشی، افسرده خاطرم کرد
پیغام و نامه در او، دیگر اثر ندارد
یک تن خبر نیاورد، زان کاروان رفته
اما نشد کس آگاه، از حال جان رفته
کز خانه‌ام صفا برد، آن میهمان رفته
در داکه برنگردید، تاب و توان رفته
احوال من بگوئید با همزبان رفته
کی آید از منش یاد، نامهربان رفته
گلچین به خواب غفلت، ما را زمان سرآمد
لیکن نشد فراموش، یاد زسان رفته

احمد گلچین معانی